

حج تفسیری

سوره مبارکه

یس (۳)

انبیا در تفسیر مرحوم حجة الاسلام آشتی

در شماره اول این مجله در تاریخ ولادت و وفات مرحوم حجة الاسلام اشراقی اشتباهی رخ داده که بدینوسیله تصحیح میگردد .
ولادت سال ۱۳۱۴ قمری - وفات سال ۱۳۶۸ قمری

لقد حق القول علی اکثرهم فهم لایومنون. بشر بالفطره خواهان حقیقت است و سرشت انسانی آمیخته با خدا شناسی و حقیقت خواهی میباشد (کل مولود یولد علی الفطره)

در این آیه شریفه خداوند متعال بهمین مطلب اشاره فرموده متذکر میگردد که یکفایرستی و خدا شناسی و حقیقت خواهی جزو سرشت آدمیزاد است - موقعیت این آیه شریفه بسی مهم است زیرا خداوند تبارک و تعالی با این گفتار هم میخواهد منکرین حقایق را بیدار نموده بآنان بفهماند: شما که امروز از سخنان قرآن اعراض میکنید اگر بفطرت و خلقت اولیه خود توجه کنید خواهید دید عقل و فطرت شما سخنان قرآن را می پذیرد بنابراین این ذبیحان نیست که پشت پا بفطرت زده پای بند هوی و هوس شوید و نیز این آیه مایه دلگرمی پیغمبر اکرم است و آن حضرت را باستقامت ترغیب میکند زیرا میفرماید ای پیغمبر من : از دهن کجی کفار و بی اعتنائی آنان بقرآن غمگین و مایوس نباش. این مردم فطرتاً دشمن قرآن و حقیقت آفریده نشده اند بلکه خدا و حقیقت در سرستان نهفته است ولی برده های جاهل و تعصب مانع توجه آنان بحقیقت شده. همان بکوش و برده های ظلمانی غفلت را پاره کن تا چراغ فروزان خرد و فطرت آنان با نابخ خویش راه سعادت آنان را روشن نماید بلی انسان دارای فطرت سرشار و استعداد و قابلیت فراوان است (فطرة الله التي فطر الناس علیها) لیکن غفلت و بی خبری برده ضعیفی بر روی این فطرت و استعداد کشفیده است

هر معلم و یا هر پیغمبری که برای جمعیتی فرستاده میشود نه از آن جهت است که دانش یا دینی در مردم ایجاد کند بلکه معلم و یا نبی فقط پرده را از روی آئینه فطرت برمیدارد و وقتی در مقابل آئینه حائلی نباشد قهرا نقوش و صور در او منعکس خواهند شد و الا نبی یا معلم دین و علمی در امت و شاگرد ایجاد نمیکند فقط حجاب را برمیدارند. اگر بنا بود معلم و یا نبی ایجاد دانش و دین کنند تعلیم و انداز نمی بایستی منحصر بانسان میگفت بلکه جمادات و نباتات و حیوانات هم میبایست مشمول میشدند لیکن چون مأموریت معلم و نبی ایجاد استعداد نیست بلکه بکار انداختن استعداد موجود است و در حیوانات و نباتات آن استعداد و قابلیت اصلا وجود ندارد لذا انبیاء فقط بر بشر مبعوث شده اند. اگر معلم میتوانست ایجاد استعداد کند باید تمام شاگردان در یک مرتبه از دانش باشند هر حالتیکه ده نفر معلم هر کدام در یک پایه و درجه از علم هستند. بلی معلم فقط پرده و حجاب را از روی استعداد برداشته قابلیت فهم شاگرد را تحریک میکند تا هر کدام بر حسب استعداد خود جلوهای کنند و چون استعدادها متفاوت است لذا هر کسی باندازه خود چیزی میفهمد. اگر از روی شمعهای کوچک و بزرگ حجاب برداشته شود هر شمعی باندازه خود نور خواهد داد و تابش هر شمعی باندازه استعداد اوست پیغمبر اسلام یکسان پرده های جهل و بیخبری مردم را کنار میزد یعنی طرز رفع حجاب و پرده برداریش از روی فطرتهای مردم بیک میزان بود لیکن عدهای بر اثر داشتن استعداد قوی سلیمان و ایلی ذر شدند عدهای هم متوسط و برخی هم در اولین مرتبه ایمان ما ندادند.

باری این آیات و سایر آیات شریفه اینکه در مواضع دیگر در این باب وارد شده باید گفت تقریبا تحریکی است بصورت توبیخ که از بشر شده تا باشد که فطرت اصلیه او نهضت کرده سهمی از انسانیت ببرد البته نباید انکار کرد که افرادی هم یافت میشوند که بقدری شایسته و پرده های ضخیم بر روی فطرت آنها افتاده که بهیچوجه سخنان مستدل و همچنین معجزات انبیاء با همه شکفهانگیزی و حیرت آوریش نتواند آن پرده ها را پاره نماید. تو کوئی چراغ فطرتشان بطور کلی خاموش گشته بقسمی که اگر جهان را دریای دین و دانش فرا گیرد قطره ای نصیب آنان نمیشود. این مردم چنان خفته اند که باید گفت مرده اند. چنین مردمی را توان گفت که چون حیوانات تکلیفی نیست انهایه چون قوانین الهیه برای تمام بشر هست و بر حسب ظاهر اختصاص بده مخصوصی ندارد بدینجهت باید پیغمبر بجهت افراد یکسان حکم خدا را ابلاغ نماید و دین را بر همه مردم عرضه کند. جمله لقد حق القول علی اکثرهم دلیل بارزیست بر این مدعا همچنین

آیات دیگری در قرآن هست که اکثر را طرف سخن قرار میدهد نه همه را یعنی هستند قلیلی که اصلا فهم و استعداد و قابلیت در آنان وجود ندارد تا مورد خطاب باشند .

انا جعلنا فی اعناقهم اغلالا فهی الی الاذقان فهم مغمحون این آیه شریفه

وچند آیه بعد از او که در بیان حال غفلت زدگان و محرومین از انداز است هم تسلیتی است به پیغمبر که از عدم اعتناء و لجاجت چنین مردمی افسرده و ملول نشود و هم تحریکی است از مردم که چرا باید چنین باشند ؟ لذا میفرماید که ما قرار دادیم در گردنهایشان زنجیرهایی که در اثر گرانی تاذقن آنان رسیده و بر اثر همین سنگینی زنجیر سرهایشان بیالا است .

آخرین درجه لجاجت و عدم اعتناء به برهان و استدلال این است که در برابر سخنان منطقی، مخاطب سررا بعلامت عدم تسلیم بالا اندازد و هیچ حاضر نشود که برای شنیدن استدلال سررا بزر آورده و گویی برگردن او زنجیری است که زپر چانه اش قرار گرفته و نمیگفارد سر را بزر آورد .

این قبیل تشبیهات که از امور معقوله بمحسوسه میشود در قرآن فراوان است و واقعا هم تشبیه خوبی است .

مرد غافلی که بسخن پیغمبر گوش نمیدهد و بعنوان لجاجت سررا بالا میاندازد چون کسی است که زنجیرهای گران او را آزرده باشد و او سرش را برای تخفیف درد بالا کند و چون بهت زده گان نظر بیالا بدوزد .

آخرین راهی که برای تحریک چنین غفلت زدگان بنظر میرسد همین است که باوبگویند ای لجوج ! مگر زنجیر بگردن داری که هیچ حاضر نیستی سرت را پایین کنی و بسخن من گوش بدهی ؟ شاید این سخن در او اثر کرد و برای آنکه ثابت کند لجوج نیست بسخن طرف گوش داد .

و اما اینکه در این آیه و امثال او خداوند نسبت اینگونه عتابها و علل غفلت را بخود میدهد و میفرماید ما بر گردنهایشان زنجیر گذاشتیم در حالیکه خداوند جرخیر خواهی بندگان مقصودی ندارد خود بحث مفصلی است که از خوراین مختصر خارج و انشاءاله درآینده مشروحا بایبانی ساده درباره او بحث خواهد شد .

☆ (سبوان شیخ) ☆

اثر طبع مرحوم آقای شیخ محمد فقهوی از چاپ خارج و در کتابفروشی فر دانش رشت (آقا سید مهدی افتخاری) بفروش میرسد طالبین به بازار کتابفروشها - کتابفروشی فر دانش مراجعه فرمایند